



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

بعد از فراغ از حرمت سحر این سؤال مطرح بود که آیا تعلم سحر هم حرام است یا نه؟ و بر فرض حرمت چه حرمتی دارد؟ یک مبحث این است که آیا به عنوان یک قاعده کلی تعلم محرمات حرام است یا نیست که ممکن بود کسی بگوید حرام است و عمدتاً مستند به سه دلیل بود؛ مقدمیت و اشتغال بر محرم و روایت تحف العقول که همه این‌ها جواب داشت و یک حرمت مطلقه‌ای ثابت نمی‌شد.

ادله بحث

بخش دوم بحث این بود که در مورد سحر به طور خاص ما دلیلی داریم یا نداریم. آن قاعده کلی بود که اثبات هم نشد و یکی از قواعد فقه التریبیه می‌شود؛ تعلم محرمات محرم نیست، دلیل عامی نداریم اما دلیل خاص دو روایت بود.

دلیل اول: روایت اسحاق بن عمار

یک روایت اسحاق بن عمار بود که معتبره بود در ابواب بقیه الحدود آمده بود؛

دلیل دوم: روایت ابوالبختری

یکی هم روایت ابوالبختری بود که در باب بیست و پنج ابواب مایکتسب به نقل شده بود. گرچه یک تفاوتی در بین این دو روایت بود، روایت ابوالبختری این طور است که «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ»



بررسی سندی و دلالتی روایت

روایت ابوالبختری ضعیف بود؛ و روایت معتبر اسحاق بن عمار بود که «ان علی کان یقول» مستمراً این را می‌فرمود که «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ» فقد کفر در اینجا نبود. «وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يُتُوبَ» گرچه تفاوت اندکی دارد که در روایت ابی‌البختری فقد کفر هم هست در روایت اسحاق بن عمار این نیست، همین دو جمله است. «كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ» یک جمله کم دارد، ولی در مقابل آن جمله است که «ان علی کان یقول» مستمراً می‌فرمود که تأکیدی در این «کان یقول» است. این تفاوت این دو روایت است و از نظر سند هم تفاوت آن را عرض کردیم. از حیث دلالت هر دو روایت دلالت بر حرمت می‌کند.

نکته اول

غیر از نکته سندی و نکته‌ای که نسبت به دلالت بر حرمت است، نکته دیگری که در این دو روایت مطرح است که نگاه ما به این روایت بیشتر معتبره است طبعاً روایت غیر معتبره هم مؤید می‌شود چون یکی که معتبر بود، آن هم تأیید می‌کند.

نکته دوم

نکته مهم دلالتی این است که «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ» اگر به ظاهر حدّه نگاه کنیم ضمیر به من برمی‌گردد «مَنْ تَعَلَّمَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ» یعنی حد همینی که تعلم است، «أَنْ يُقْتَلَ» که این احتمال اول و ظاهر است؛ اما این احتمال اول و ظاهر «لم يلتزم به فقیه و لم يتفتوه به فقیهاً» اینکه بگوییم حد متعلم سحر قتل است در این هم اختلافی است ولی مشهور این است که حد آن قتل است. «لم يتفتوه... به فقیهاً» هیچ‌کسی از عامه و خاصه فتوا نداده که حد متعلم سحر قتل است، همه می‌گویند حد ساحر قتل است؛ و لذا از این احتمال اول باید رفعت بکنیم، بگوییم ضمیر از نظر ادبی به یکی از این دو وجه برمی‌گردد یا ضمیر به کلمه سحر برمی‌گردد «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ» حد سحر قتل است که در واقع مقصود حد ساحر است. یا اینکه ضمیر به ساحری برمی‌گردد که از خود کلام استفاده می‌شود، مرجع آن مستفاد از کلام است نه اینکه مذکور نیست؛ که چنین چیزی هم در ادبیات



داریم. «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ» «حَدُّهُ» به سحر برگردد یا به ساحری که از کلام استفاده می‌شود.

نکته اول این بود که این جمله دلالت بر حرمت می‌کند؛

نکته دوم این است که در حَدُّهُ ضمیر به کجا برمی‌گردد سه احتمال هم در باب این هست؛

- یکی اینکه ضمیر به من تعلم برگردد که آن وقت حد حد متعلم سحر بشود؛
- دوم اینکه ضمیر به سحر برگردد که قبل آن هست؛
- یا ضمیر به ساحر برگردد.

که احتمال دوم و سوم فرقی نمی‌کند، در هر حال حد سحر یا حد ساحر می‌شود. ظاهراً نشود احتمال اول را قائل شد چون کسی فتوا نداده به اینکه حد ساحر قتل است، بنابراین حد متعلم سحر قتل است و این حد ساحر است پس هیچ تردیدی نباید داشت که حد ساحر مقصود است نه حد متعلم سحر. کسی تعلم سحر را حرام بداند، نمی‌گوید که تعلم آن موجب استحقاق حد است، آن هم در حد قتل است.

سؤال:؟

جواب: چون آن شرط جزا است نمی‌شود کاری کرد. کسی که متعلم باشد، آخر عهد متعلم بریه است. شکی نیست که اگر ظاهر بود، متعلم ملاک است. متعلم آخر عهده بریه است و حد متعلم قتل است. تردیدی در این نیست؛ اما به دلیل اینکه هیچ‌کس به این فتوا نداده است، بدون تردید حد او یعنی حد ساحر، پس حَدُّهُ حتماً به ساحر برمی‌گردد، این هم یک نکته دیگر که در روایت است. اگر قرینه خارجی نبود حتماً همین را می‌گفتیم. روی احتمال اول نمی‌شود ملتزم شد مگر بنا بر وجه دیگری که در نکته سوم عرض می‌کنم.

نکته سوم

نکته سوم در روایت که بحث عمده ما به آن برمی‌گردد این است که در من تعلم ظاهر حدیث این است که تعلم سحر حرام است و اطلاق هم دارد. آیا ما به همین ظاهر باید ملتزم بشویم، یعنی بگوییم خود تعلم امر حرامی است و معصیت است یا اینکه احتمال و فرض دیگری وجود دارد. در اینجا احتمالاتی وجود دارد؛



احتمالات موجود در نکته سوم

احتمال اول

یک احتمال این است که ظاهر اولیه را بگیریم «مَنْ تَعَلَّمَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ» در ظاهر موضوع حرمت تعلم است، تعلم حرام است و البته چون ارتکاز عقلایی بر این است که تعلم به تنهایی ملاک نیست، یعنی خود آن عمل حرام است که این را حرام می‌کند، بالملازمه می‌رساند که سحر هم حرام است. تعلم که حرام است پس خود سحر به طریق اولی حرام است یا بالملازمه یا بالفحوی و الاولویه خود سحر هم می‌رساند که حرام است؛ و ما سیزده چهارده روایتی برای حرمت سحر آوردیم که یکی هم این بود. اگر احتمال اول را بگیریم در واقع این روایت دو حکم را ذکر می‌کند؛ یکی اینکه تعلم سحر حرام است و بالملازمه یا بالفحوی تعلم سحر هم حرام است. احتمال دوم این است که یک قرینه لبیه و ارتکازات را وسط بیاوریم و با ملاحظه آن روایت را طور دیگر معنا کنیم. ارتکازاتی که از نظر عقلایی و عرفی وجود دارد که قرینه‌ای برای احتمال دوم می‌شود این است که تعلم هیچ موضوعیتی ندارد که غنا یا امر محرم یا واجبی را یاد بگیرد، یاد گرفتن یک طریق و یک مقدمه است، راهی برای چیز دیگری است، آنچه موضوعیت دارد و اصل است خود عمل است، واقعیت کاری است که انجام می‌شود در طرف واجبات و تکالیف هم همین‌طور است. در روایتی که دارد روز قیامت مواخذه می‌شود که چرا یاد نگرفتی در واقع می‌خواهند بگویند چرا عمل نکردی. یاد نگرفتن هم نوعی مقدمیت و طریقت دارد؛ و لذا آقای خوبی و بزرگان دارند در فقه التریبه هم بحث کردیم که وجوب تعلم طریقی است و یک تفاوت ظریفی بین این مقدمیت و طریقت است که بخواهیم وارد آن بشویم طول می‌کشد. ولی مقدمی و طریقی است یعنی استقلالی نیست. در کفایه و اصول دارد که غیری و مقدمی یکی است، طریقی چیز دیگری است، نفسی چیز دیگری است. در کفایه و اوایل عروه هم آمده است در فقه التریبه شاید یک مقداری آورده باشیم. آنجایی که واجبات هست می‌گوید باید احکام مبتلا را یاد بگیری اول عروه هم دارد، يجب علی المکلف أن يتعلم احکامی که مورد ابتلای او است یا اینکه احتیاط بکند.

مقدمه آن است که انجام ذی‌المقدمه از نظر وجودی متوقف بر آن است؛ یعنی بدون نردبان نمی‌شود پشت‌بام رفت؛ اما در مقدمه علمیه این‌طور نیست که فی‌الواقع فعل متوقف باشد بر اینکه بداند. ممکن است ندانسته از باب صدفه یا اتفاق یا احتیاط همان واقع را انجام بدهد، علم طریق برای کشف او است نه اینکه مقدمه وجوبی و خارجی باشد. اگر در پله، بالا رفتن انجام نشود کون علی السطح محقق نمی‌شود این ترتب خارجی و عینی دارد، اما علم من برای



اینکه صبح از این مسیر بیایم به اینجا برسیم، این علم مقدمه وجودی نیست از این مسیر آمدن مقدمه وجودی است. علم به اینکه باید از اینجا رفت تا به آنجا برسیم، مقدمه علمی است نه عینی و شاهد این است که ممکن است آدم این را نداند ولی برحسب یک اتفاق یا با اینکه کس دیگری که می‌داند، دست آدم را بگیرد و آنجا ببرد، من هم نمی‌دانم ولی به مقصد رسیدم؛ و لذا علم که می‌گوییم مقدمه است نه از آن نوع مقدمات عینی که در وجوب مقدمه بحث می‌شود، وجوب و مقدمیت علم همان نوع طریقت برای کشف است نه مقدمیت عینی و خارجی برای تحقق ذی‌المقدمه این تفاوت علم با مقدمات عینی است در واقع ما برای تحقق امور یک مقدمات عینی و خارجی داریم که به آن وجوب مقدمی یا وجوب غیری می‌گویند. ولی یک مقدمات علمیه داریم که توقف در آنجا توقف و انا... حقیقی و خارجی نیست آن جنبه ذهنی و علمی دارد. می‌گویند وجوب این طریقی است و ثواب و عقاب مستقل هم ندارد. توجه داشته باشیم که وجوب یا استحباب گاهی مقدمی و غیری است؛ گاهی طریقی است و گاهی نفسی است. در مقابل نفسی فقط غیری نیست، گاهی غیری است، گاهی طریقی است. طریقی هم فقط در حوزه مسائل علم و شناخت و معرفت و این‌ها است؛ اینجا می‌گویند طریقی است. گاهی بدون آن علم ذی‌المقدمه امکان ندارد، ولی علی‌القاعده می‌شود در علم فرض کرد که بدون آن ذی‌المقدمه هم محقق بشود. (پس غیری داریم و طریقی، غیری در مقدمات خارجی است، طریقی در مقدمات علمیه است تفاوت ظریفی دارد که به آن اشاره شد.) ارتکاز خارجی بر این است که آنچه مطلوبیت دارد آن عمل است، این که نماز بخواند، روزه بگیرد، تکالیفش عمل بکند. علم همیشه وسیله و راهی است برای شناخت آن‌ها تا بتواند آن را عمل بکند. واقعیت خارجی این است. در طرف محرمات هم همین قرینه است و ظهور و ارتکاز عرفی است. در محرمات آنچه حرام است غنا است و مجموعه محرمات کبائر و صغائر است. اینکه من بدانم برای این است که دانستن طریقی است برای اینکه آن محقق بشود. علم و دانایی یک جنبه استقلالی و نفسی ندارد بلکه بیشتر جنبه طریقی دارد؛ اگر این را بپذیریم، یک ارتکازی می‌شود که ظاهر را عوض می‌کند. «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السُّحْرِ» در من تعلم دو احتمال است؛ احتمال اول این است که نفسی باشد، یعنی خود این موضوعیت دارد و نفسی است. همان‌طور که گفتیم عناوینی که در شرع وارد می‌شود موضوعیت است اصل آن هم نفسیت است این قاعده اولیه است در اصول هم به این امر اشاره شده است؛ یعنی هر جایی که انسان شک بکند که این عنوان موضوعیت دارد یا ندارد، می‌گوییم اصل این است که خودش موضوعیت دارد. شک کنیم این نفسی است یا غیر نفسی، اصل این است که نفسی است. احتمال اول همین است می‌گوییم «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً



مِنْ السُّحْرِ» خود تعلم موضوعیت و نفسیت دارد و حرمت هم روی خود حکم می‌آید تعلم موضوعیت دارد و حکم هم نفسیت دارد.

احتمال دوم

احتمال دوم که مبتنی بر ارتکاز عقلایی بود این است که بگوییم این ارتکاز جلوی ما را می‌گیرد. می‌گوید این علم و تعلم و یادگیری جنبه مقدمی و طریقی دارد هویت مستقل و ارزش ذاتی و مستقل ندارد؛ آنچه ذاتی و مستقل است، خود سحر یا غنا یا نجوم محرم است، اگر گفت من تعلم این تعلم یعنی طریق به آن است. عین اینکه در طرف واجبات هم وقتی می‌گوید روز قیامت سؤال می‌شود «هل لا تعلمت» چرا یاد نگرفتی؟ همه می‌گویند این سؤال نمی‌خواهد بگوید تعلم نفسیاً واجب بوده است، بلکه طریقیاً واجب بوده است. آنچه مطلوب مولا است تکالیف است و این تعلم طریق بوده است و لذا اگر یاد نگیرد ولی احتیاط بکند قبول است، روز قیامت نمی‌گوید چرا نرفتی یاد بگیری، می‌گوید احتیاط کردم. نمی‌دانستم روز جمعه بایستی نماز جمعه بخوانم یا نماز ظهر بخوانم. یا در فلان سفر قصر بخوانم یا تمام بخوانم. نه یاد گرفتم نه تقلید کردم بلکه احتیاط کردم. روز قیامت نمی‌گوید «هل لا تعلمت» چرا یاد نگرفتی چون عمل را انجام داده است. البته گاهی معرفت موضوعیت دارد در معرفت الله موضوعیت دارد کسی نمی‌تواند بگوید من احتیاط می‌کنم بلکه باید خدا را بشناسد. گرچه اصل در عناوین موضوعیت است و در احکام نفسیت است و احتمال اول مبتنی بر این دو اصل بود. اصالة الموضوعیه در عناوین و اصالة النفسیه در احکام و تکالیف؛ اما در عناوینی مثل تعلم این اصل معکوس است، اصل در این عناوین این است که طریقیست دارد؛ اگر بخواهد یک جایی موضوعیت داشته باشد، قرینه خاصه می‌خواهد اینجا قصه به عکس می‌شود، آن وقت این احتمال دوم بر اساس ارتکاز و قاعده ویژه‌ای که در عنوان تعلم است در همان روایاتی که می‌گوید «هل لا تعلمت» روز قیامت سؤال می‌کند چرا یاد نگرفتید. می‌گوییم این یادگیری، یادگیری مقدمی است و لذا لازم نیست کسی احکام را یاد بگیرد. اگر جایی احتیاط میسر است، احتیاط کند، نه تقلید بکند، نه اجتهاد بکند.

در طرف محرمات هم در آیه شریفه که «كُلُوا وَ اشْرَبُوا - حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» (بقره/۱۸۷) آنجا هم برای شما تبیین پیدا بشود، تبیین یعنی می‌خواهد آن واقعیت محقق شده باشد. تبیین طریق به آن واقعیت است؛ و لذا در شبهای مقمره ضرورت ندارد که تبیین حسی واقع بشود. عرف می‌گوید اینکه ببینی این حمل بر طریقیست می‌کند. ممکن است جایی ظهور عوض بشود، مثلاً در روایت مثلاً رؤیت حسی شرط بکند آن



قرینه خاص می‌خواهد. ظاهرش این است که این طریق است، آن موضوع واقع باید باشد تبیین حسی بشود یا نشود. این احتمال دوم مبتنی بر این شاهد است و بنابراین شاهد این‌طور می‌شود. «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ» عرف می‌گوید حرمتی که روی تعلم آمد موضوعیت ندارد، طریقت دارد. دلالت این بر حرمت سحر بالملازمه دورودرازی نیست «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ» در واقع می‌خواهد بگوید سحر حرام است. حتی ممکن است تعلم موضوعیت هم نداشته باشد. من تعلم یعنی «من سحر»، تعلم که گفته چون طریق به او بوده گفته، آن وقت حده به تعلم برمی‌گردد برای اینکه روح تعلم سحر است. ضمیری که به تعلم برگردد، راهی دارد که مقصود خود سحر باشد، همین است؛ یعنی من تعلم یعنی من سحر، منتها چون راه برای آن این است که یاد بگیرد، این‌طور گفته است. این توجیه چیزی است که قاطبه فقها این را می‌پذیرند و لذا کسی نگفته باب مستقلى برای تعلم سحر باز کند همین روایت را در حرمت سحر می‌آورند، حد او هم حد ساحر است، هیچ‌کدام هم نمی‌گویند تعلم حرمت نفسی دارد

سؤال:؟

جواب: گفتیم اصل این است، ولی در موضوعات تعلم مستقلاً مصلحت و مفسده خاصی نیست. آیه قرآن «حَتَّى يَتَبَيَّنَ» بیان قشنگی است، این‌ها شاهد خاص می‌خواهد که بگوییم تعلم است، نباید جمود به لفظ داشت باید همه چیز را با هم دید. این تفسیر عقلی و دقیق است. «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحْرِ» تعلم على القاعدة برای آن موضوعیتی ندارد، آنچه موضوعیت دارد سحر است. «وَحَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ» حد ساحر است نه حد متعلم، حده قطعاً به سحر بر می‌گردد. این دو احتمال است.

جمع‌بندی احتمالات

بنابراین یک احتمال این است که تعلم یک نوع نفسیت و موضوعیتی داشته باشد که دلیل بر این می‌شود که خود تعلم با قطع نظر از اینکه سحر بشود یا نشود، حرام است؛

احتمال دوم این که تعلم در اینجا طریقت دارد و حرمتی که روی آن آورده است از باب حرمت طریقی است یعنی اگر کسی یاد گرفت و سحر نکرد کار به آن ندارد.

بنا بر احتمال اول تعلم مستقلاً موضوع حرمت می‌شود و حرمت نفسی پیدا می‌کند؛ و بنا بر احتمال دوم تعلم موضوع مستقل نیست، جنبه طریقی دارد و اصل حرمت مال خود سحر است، این هم از باب طریقت گفته، البته ظاهر به لحاظ مدلول استعمالی و حتی مدلول جدی می‌گوید تعلم حرام است ولی این حرمت حرمت طریقی است.



نظر استاد

نکته‌ای که می‌خواستم دقیق‌تر کنم و از این مرحله جلوتر بیایم این است که روی این احتمال دوم گاهی می‌گوییم تعلم اینجا عنوان مشیر است، موضوعیتی ندارد، یعنی من سحر، یک وقتی می‌گوییم تعلم اینجا به‌عنوان موضوع آمده و حرمت هم آمده منتها حرمت آن طریقی است. خود این یک تفاوتی پیدا می‌کند بعد از بیان این‌ها نتیجه این می‌شود که اگر بخواهیم این دو تا را دقیق‌تر جدا کنیم در من تعلم سه احتمال وجود دارد؛

- اولاً من تعلم یعنی حرمتی را برای تعلم سحر ذکر می‌کند که حرمت نفسی است، یعنی تعلم موضوعیت دارد و حرمت آن هم نفسی است؛
- ثانیاً تعلم موضوعیت دارد و حرمت هم روی خود آن آمده، منتها حرمت طریقی دارد؛
- ثالثاً تعلم اینجا موضوعیتی ندارد.

آنچه ما عرض می‌کنیم احتمال دوم است.

این بازسازی بحث به این سه احتمال است یک وقتی می‌گوییم تعلم یعنی موضوعیت دارد و حکمی که روی تعلم آمده نفسیت دارد؛ یعنی با قطع نظر از اینکه سحر بکند یا سحر نکند مستقلاً موضوع عقاب و ثواب است؛ احتمال دوم این است که تعلم موضوعیت دارد و روی آن عنایت است، ولی حرمتی که روی آن آمده حرمت طریقی است و بالملازمه حرمت سحر را هم اثبات می‌کند. سوم اینکه بگوییم که تعلم اینجا موضوعیت ندارد، درواقع حرمت روی سحر رفته و تعلم موضوعیتی ندارد و حکمی برای تعلم نفسی و طریقی ذکر نشده است این عبارت اخیری از حرمت خود سحر است.

بررسی احتمالات

احتمال سوم را معتقد نیستیم، اینکه به‌طورکلی تعلم را از موضوعیت بیندازیم و بگوییم مشیر به یک چیز دیگری است. این کنار می‌رود؛

اما بین احتمال اول و دوم هرکدام وجهی دارد و بعید نیست احتمال دوم را بپذیریم، یعنی بگوییم حرمتی روی تعلم آمده ولی این حرمت طریقی است. تعلم موضوعیت و عنوان موضوع باشد یا مشیر باشد، این مال عنوان تعلم است. نفسی و غیری بودن و طریقی بودن عنوان حکم و هیئت است، می‌شود بگوییم واقعاً این موضوع است یعنی



عنوان مشیر چیز دیگری نیست، می‌گوید خود تعلم حرام است. منتها حرمت آن‌که حکم است و از هیئت به دست می‌آید، طریقی است نه نفسی. اظهر احتمال دوم است یعنی موضوعیت تعلم مانعی ندارد، ولی در ظاهر حکم طریقی است، عقاب و ثواب مستقلی برای این وجود ندارد. می‌گویند مرحوم شیخ بهایی می‌دانسته، ولی هیچ‌وقت این کار حرام را نکرده است، می‌گوید تعلم حرام است، ولی قرینه‌ای وجود دارد که حرامی که من می‌گویم حرام حقیقی است.

سؤال:؟

سحر بدون تعلم، خیلی دخالت در بحث ندارد ولی ممکن است باشد، مقدمیت طریقی هر چه می‌خواهید بگویند آن خیلی در بحث ما دخیل نیست. تصویر عقلی آن ممکن است عادتاً ممکن نیست. دخالت در بحث ما ندارد، بگویند مقدمیت البته این جور نیست، این طریقت است. دخیل در این بحث نیست، باز مقدمیت می‌شود.

قاعده کلی اصولی

این بحث یک قاعده کلی اصولی است که همه‌جا محل بحث است. هر جایی که دلیل روی مقدمه‌ای بیاید مقدمه عینی یا علمی که طریقی و غیره می‌شود. دلیل حکمی را سوار بکند، همان‌جا این بحث می‌شود. آیا مولى می‌خواهد یک حکم نفسی غیر از ذی‌المقدمه روی این مقدمه بیاورد، یا اینکه این همان بعد مقدمیت آن است و غیر از آن چیز جدیدی روی آن نیست. در طهارت ثلاث همین‌طور است و آنجا یک عنایت زائد هم هست. در حال این دلیل حتی اگر حرمت طریقی یا غیره هم بگویند این ارشاد نیست چون عقل قائل به حرمت نیست و مقدمه حرام را حرام نمی‌داند؛ این بالاخره یک مولویتی دارد، منتها مولویت آن یک حکم تبعی است والا ارشاد نیست، چون حکم عقل غیر از مقدمه واجب است. این مقدمه حرم است که عقل قائل به حرمت آن نیست و لذا شرع یک نوع حرمتی اینجا آورده است منتها این حرمت طریقی است نه نفسی، این دو احتمالی است که اینجا وجود دارد؛ یعنی سه احتمال است که بین اول و دوم مردد است و لا یبعد بگوئیم مستقلاً حرمتی در آن نیست. این حرمت حرمت تبعی و غیره یا طریقی است حرمت ذاتی نفسی ندارد ممکن است کسی بگوید شارع به دلیل اهمیتی که برای این قصه قائل بوده است غیر از حرمت سحر به خاطر احتیاط و حریمی که می‌خواسته نگه بدارد با یک عنایت حرمت نفسی را به خود تعلم چسبانده، این را نمی‌شود نفی بکنیم. اگر ما احتمال تعلم را که احتمال سوم باشد کنار بگذاریم یا می‌گوئیم حرمت تعلم حرمت نفسی است یا طریقی و غیره است. می‌شود گفت غیره است برای اینکه



ظاهر این عناوین مستقلاً ملاک و مفسده ندارد، اصل آن خود آن امر است، می شود بگوییم شارع به دلیل اهمی که به قصه داشته است علاوه بر مفسده‌ای که در خود این است حرمتی که روی خود سحر است در خود این طریق و مقدمه هم جعل حرمت نفسی کرده است.

سؤال:؟

جواب: در کل محرمات دلیل عام نداریم طبق قاعده گفتیم حرام نیست. اینجا به طور خاص دلیل در نجوم، سحر، کتب ضلال آمده و اینجا به صورت خاص یک مقدار دلیل داریم. والا هر جایی که دلیل راجع به غنا، بت‌سازی و چیزهای حرام دیگر بحث اولمان است. قاعده کلی این است که تعلم سحر حرام است، تعلم حرام، حرام است سه چهار دلیل دارد و همه مخدوش بود و لذا می‌گوییم حرام نیست؛ اما در اینجا چون دلیل خاص آمده است می‌شود بگوییم عنایت خاص است، حرمت آورده، ولی حرمت طریقی است، می‌شود گفت عنایت بالاتر از این است و حرمت نفسی است. چون مبانی بحث روشن شد، ما هم بین این دو مطلب اطراف قصه را تبیین کردیم خودتان فکر کنید اگر بتوانید به نتیجه نهایی برسید. این بیشتر نگاه شخصی است. اینجا جایی است که امور روان‌شناختی در اجتهاد و اتخاذ نظریه یک مقدار دخالت پیدا می‌کند. بالاخره باید خیلی ظریف یکی از این دو طرف را ترجیح داد. ترجیح من این است که این طریقی است و نفسی نیست. اگر کسی بگوید اجمال دارد، من نمی‌توانم به نفسیت یا طریقت مطمئن بشوم باز اینجا به عنوان محرم نفسی چیزی ثابت نمی‌شود و نتیجه تابع اخص مقدمات است. این بحث بسیار ظریفی است که در جاهای دیگر هم نظیر این دارد و یک بحث کلی است که اینجا تطبیق دادیم.

جمع بندی

بنابراین تا اینجا نتوانستیم احراز بکنیم که من تعلم یک حرمت نفسی روی تعلم سحر می‌آورد، اگر کسی مطمئن شد می‌تواند به این استشهاد بکند. این دو روایت بود که دلیل ما بود.

دلیل سوم: آیه ۱۰۲ سوره بقره

دلیل سوم آیه ۱۰۲ سوره بقره است. همان آیه ملک سلیمان که می‌شود به آن استشهاد و استدلال کرد. در این روایت یکی دو نکته دیگر است که بعد از بحث آیه یک برگشتی خواهیم داشت. دلیل سوم هم آیه است، این آیه هم دلالت بر حرمت تعلم می‌کند «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا



يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ» (بقره/۱۰۲) این آیه شریفه دلالت بر این می‌کند که تعلم حرام است. «وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ» استناد سوم به آیه است.

بررسی آیه

این آیه دلالت بر حرمت تعلم دارد، اما نه مطلقاً، بلکه دلالت داشت بر اینکه جواز تعلم بالجمله و لذا به این آیه باید استدلال بکنیم نه برای حرمت مطلق تعلم، بلکه برای تعلمی که در مسیر تفریق بین زوجین باشد و ضرری به دیگران برساند، چنین تعلمی را حرام می‌کند والا مطلق نیست، بلکه تعلمی که برای دفع باشد گفتیم دلالت بر جواز آن می‌کند؛ و لذا این آیه شریفه که برای حرمت تعلم به آن استدلال شده است دلالت می‌کند؛ اما نه به نحو مطلق، بلکه به نحو مقید و فی الجمله، یعنی در جایی که تعلم در مقام دفع نباشد و برای اضرار و امثال این‌ها باشد آن را حرام می‌کند. این یک مطلب که در بررسی آیه باید توجه داشته باشیم که آیه دلالت بر حرمت تعلم به نحو مطلق نمی‌کند بلکه تعلم خاصی است والا بعضی از تعلم‌ها را آیه جایز می‌داند. بحث دیگر در آیه این است که آنجایی که آیه می‌گوید حرام است، تعلم سحر ضار و سحر مضر است، یعنی تعلم دو احتمال شد، تعلم مطلق نشد بلکه تعلم سحر خاص شد. آن وقت سؤال این است که تعلم به قصد اضرار حرام است یا تعلمی که فی الواقع در مسیر ضرر قرار بگیرد که قصدی نیست. اگر در مسیر ضرر قرار گرفت، آن وقت کشف می‌کند که این حرام بوده است. این همانی است که در اعانه و این‌ها می‌گفتیم. گاهی می‌گوییم تعلم مضر عنوان قصدی است، یعنی اگر پیش استاد یاد بگیرد به قصد اینکه به دیگران ضرر برساند یا اینکه قصد اینجا دخالت ندارد؛ سحر را که یاد بگیرد و در مسیر ضرر به کار بگیرد، حرام است ولو قصد هم نکرده است. علم هم کافی است، حتی علم هم نداشته باشد، رفته یاد گرفته ولی بعد از یاد گرفتن در مسیر ضرر به کار برد، می‌فهمیم که تعلم حرام بوده است. شاید آن وقت توجه نداشته اما امر بعدی کشف می‌کند که آن تعلم حرام بوده است. پس اولاً تعلم حرام در اینجا مطلق نیست، تعلم سحر مضر است، دوم اینکه این دو احتمال دارد؛ ممکن است بگوییم تعلم خاصی که حرام است، یعنی تعلم به قصد اضرار یا قصد مهم نیست، تعلمی که در مسیر اضرار قرار بگیرد، حرام است؛ نکته سوم همان بحث در روایت است بالاخره آیه هم می‌گوید تعلم، ولو تعلم خاص حرام است، آیا این حرمت موضوعیت و نفسیت دارد یا اینکه حرمت این طریقی



است. چون به گناه می‌کشد می‌گوید حرام است، حرمت آن حرمت طریقی است نه حرمت نفسی، همان دو احتمالی که آنجا گفتیم اینجا وجود دارد.

نتیجه بحث

بنابراین سه نکته باید اینجا توجه داشته باشیم. فرض بگیریم آیه حرمت نفسی تعلم سحر را در شرایط خاص حرام می‌کند، روایت مطلق بود، حتی اگر نفسی بگیریم آن روایت مقید به این آیه می‌شود، نکته آخری که در روایت نگفتیم این است اگر بگوییم روایت می‌گوید تعلم سحر به طور نفسی و ذاتی حرام است و مطلق هم است، با قصد یا بدون قصد باشد، این آیه می‌گوید تعلم سحر به این شکل حرام است و لذا مقید آن می‌شود. این هم نکته‌ای است که در این آیه است.

جمع‌بندی بحث تعلم

در مجموع حاصل عرض ما در بحث تعلم این می‌شود که:

- تعلم و قاعده کلی بر حرمت تعلم محرمات نداریم؛
- نتیجه دوم این است که حرمت تعلم سحر، حرمت طریقی است چه در آیه چه در روایت و لو سلمنا به اینکه حرمت نفسی دارد، حرمت نفسی مقید به آنجایی که به قصد اضرار باشد یا در مسیر اضرار قرار بگیرد، حرمت ذاتی مطلق ندارد.

پس حرمت تعلم سحر:

- اولاً طریقی و غیره است نه ذاتی و نفسی؛
- ثانیاً بگوییم طریقی نیست ذاتی و نفسی هست، مطلق نیست در شرایط اضراری است والا در جایی که برای دفع و این‌ها یاد می‌گیرد حرام نیست و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين